جلسه101

 علت خلقت شیطان

أعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

و صلّی اللَه علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم محمّد

و علی آله الطّیّبین الطّاهرین و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند : فَإذَا أَکْرَمَ اللَه الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ.

اگر خدای متعال فردی را موّفق كند كه این سه مطلب در او حاصل بشود، یعنی همۀ آنچه را كه خداوند به او داده ‌است را امانت ببیند؛ یك روزی به او داده ‌شده و روز دیگر از او گرفته خواهد ‌شد. خب این یك واقعیت است دیگر در این كسی نمی‌تواند شك كند آیا ما می‌توانیم آنچه را كه فعلاً داریم برای ابد نگه داریم؟! ما خودمان را نمی‌توانیم نگه داریم می‌خواهیم اموالمان را نگه داریم؟

و هرچه كه خداوند در تملّك ما قرار داده ‌است همۀ آن‌ها عاریه‌ای است و جنبۀ استقلالی ندارد.

به قول مرحوم آقا که می‌فرمودند: عاریه را باید به صاحب عاریه برگرداند. او یك روزی داده‌ و یك روز می‌گیرد و خوشا به حال آن كسی كه این مطلب را در همان وقت ادراك كند و احساس كند نه آنكه فرصت بگذرد به ‌هنگامی كه بالإجبار می‌خواهند او را از این تعلّقات بكنند آن ‌موقع تازه متوجّه بشود كه عجب تمام این بیا و بروها، تمام این تعلّقات، تمام این خصوصیات، تمام آن جاذبه‌ها آن چه را كه او حقیقت می‌پنداشت و به خود نسبت می‌داد تمام این‌ها همه عاریه بوده است!

یك‌ وقتی در یك مجلسی در مشهد مجلس عقدی بود، من كنار مرحوم آقا نشسته بودم ـ البّته ایشان یك مقدار دورتر بودند، یكی دو، سه صندلی فاصله بود ـ یك فردی كه خیلی نسبت به مسائل مستحدثه حساسیت نشان می‌داد و خیلی مطلب را بیش از آن چه كه بوده تعظیم می‌كرد و تجلیل می‌كرد، و خیلی مسأله را از واقعیت خودش در میان افراد بزرگتر می‌نمود. و دیشب در همین‌جا عرض‌كردم كه چه بسا بر مرحوم آقا هم اعتراضاتی و كنایه‌هایی و طعنه‌هایی داشت، نسبت به عدم دخالت و تدخّل در امور. ایشان هم كنار مرحوم آقا نشسته ‌بود و صحبت از این بود كه هستند افرادی، ممكن است پیدا بشوند كه این‌ها تالی تلو امام باشند، و مانند امام علیه‌السّلام باشند و اعمالشان و رفتارشان درست همانند امام علیه‌السّلام باشد و فقط فاصله بین این‌ها و بین امام آن مرتبه عصمت، كه خب آن یك مرتبه‌ای است كه خداوند داده است و حالا آن را دیگر نمی‌شود كاریش كرد و إلاّ آن را هم از امام علیه‌السّلام می‌گرفتند. می‌گفتند: نه، او هم مثل بقیه است نه احتمال دارد باشند و هستند و ما در زمان خودمان می‌بینیم و خیلی افرادی را می‌بینیم که این‌ها به این كیفیت هستند.

صحبت بود بین ایشان و بین آن فرد. مرحوم آقا رو كردند به این گفتند: آخر شما روی چه حسابی موقعیت این افراد را مثل موقعیت امام علیه‌السّلام دارید قلمداد می‌كنید؟! آخر بر چه اساسی؟! بر چه اساسی؟! چه اساسی ؟ آیا شما به معرفت امام رسیده‌اید؟! به میزان علم امام علیه‌السّلام رسیده‌اید؟! كه امام علیه‌السّلام در چه مرتبه‌ای از علم و معرفت قرار دارد، به این مسأله توجّه كردید؟ گفت: نه آقا نیازی به توّجه ندارد، همین نگاه كنید ببینید این مردم چه‌جور این مردم آمدند و گرویدند و گرایش پیدا كردند، همه بله و تحولاتی بوجود آمده چه شده و چه شده و چه شده است.

 ایشان رو كردند و گفتند: آیا شما میزان تمایل و شوق افراد را به فرد ملاك برای مرتبه‌ او می‌دانید؟! ـ خیلی مسأله، مسأله سخیفی هست ها كه یك نفر بیاید و ملاك را و میزان برای مرتبه و موقعیت یك فرد را گرایش توده‌ها قرار بدهد، گرایش افراد قرار بدهد ـ گفتند: اگر این‌طور است خواهید دید روزی همین توده‌ای كه گرایش دارد یك روزی برخواهد گشت، تا ایشان این حرف را زدند سرش را این شخص پائین انداخت.

 ملاك در گرایش فرد نیست؛ باید دید كه این گرایش و این اقبال بر چه مقدار از فهم و معرفت قرار دارد، آن ملاك است، آن مهم است.

 شما الآن یك شكلات دستتان بگیرید، یك آبنبات دستتان بگیرید اوّلین افرادی كه به این آبنبات هجوم می‌آورند بچّه‌های سه ساله هستند. امتحان كنید بروید در یك جا، فرض كنید كه طبقات مختلفی وجود دارند: از سه ساله از دوساله، همین‌قدر مزّه‌ شیرینی آبنبات به دهانش آمده باشد دیگر، سه ساله، چهارساله، پنج ساله، ده ساله، بیست ساله، پنجاه ساله، شصت ساله، همین‌طور افراد...، یك آبنبات بردارید دستتان بگیرید، ببینید از میان این جمع چه كسانی دارند می‌آیند؟ می‌بینید اِ بچّه سه ساله، چهار ساله، پنج ساله این می‌آید می‌گوید آقا به من زودتر بدهید، آن می‌گوید به من زودتر بدهید، خب شما هی تقسیم می‌كنید. بعد یك خودنویس دست بگیرید ببنید از میان این جمع چه كسانی می‌آیند؟ می‌بیند ده ساله‌ها، دوازده ساله‌ها، پانزده ساله‌ها این‌ها دارند می‌آیند، بعد فرض كنید یك كتاب دست بگیرید می‌بینید بیست‌ساله‌ها، بیست و دو ساله‌ها، بیست و پنج ساله‌ها این‌ها دارند می‌آیند. حالا اگر فرض بكنید كه یك نفر مثل مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بیا‌ید و جلسه بگذارد و صحبت بگذارد ـ خب ایشان اگر بخواهد بیاید صحبت كند مثل حرفهای ما را كه‌ نمی‌زند، البتّه یک وقتی خدای نكرده اهانت نباشد. رفقا و دوستان به عیوب و تقصیر ما نگاه نكنند آنها بدنبال مطالب دیگری هستند بنده به حسب خودم دارم می‌گویم، شما بدنبال مطالب دیگری هستید. گر چه خود ما فرسنگ‌ها فاصله داریم. ایشان بلند شوند بیایند ـ و یك جمعیتی باشد، فرض‌بكنید كه جمعیت ده هزار نفری، یك جمعیت پنجاه هزار نفری. ایشان بنشینند تفسیر آیۀ نور: اللَه نُورُ السَّمَوَتِ، مگر در مسجد قائم شبهای سه‌شنبه تفسیر نمی کردند: اَللّٰهُ نُورُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ اَلْمِصْبٰاحُ ﴿النور، ٣٥﴾ كیفیت نزول مراتب فیض پروردگار را در عالم امكان به حسب مراتب خودش بیایند توضیح بدهند، از این صد هزار نفر چند نفر می‌آیند بنشینند؟ ده نفر اگر آمدند، ده نفر به زور، به زور، آن ده نفر هم همان‌طور كه گفتم سه‌ تا از آن‌ها چرت می‌زنند. آقا حال شما خوب است؟ بله، بله آقا بله بله. دارد چرت می‌زند.

این‌ها شوخی نیست ‌ها. این حرف‌هایی كه بنده دارم خدمت شما می‌زنم بزنگاه‌های حركت ما را در این عالم تشكیل می‌‌دهد كه بدانیم مسأله چیست. البتّه این حرف‌ها چندان هم بی‌تناسب با مطالبی كه امروز عرض می‌كنیم نیست، به مسأله ربط دارد. خودمان هم این مطالب را دیدیم، حس كردیم، تجربه كردیم، لمس كردیم، و متوجّه صحّت این مطالب شدیم و متوجّه نكات ضعف و قوّت مطالب مطرح شده شدیم.

این جاذبه و این استقبال را كی داده؟ خدا داده. او هم یك روز می‌گیرد. امروز می‌دهد، فردا می‌گیرد، و این را هم خیال نكنید مربوط به یكی هست دون یكی، نه! این‌طور نیست. از اوّل همین‌طور بوده، ما از پیغمبر و امیرالمؤمنین كه بالاتر نداریم، ما از سیدالشّهدا علیه‌السلام كه بالاتر نداریم، از سیدالشّهدا علیه السلام كه بالاتر نداریم. همین امام حسین علیه‌السلام در مدینه كه راه می‌رفت خلق عظیمی بدنبالش یابن رسول‌اللَه، یابن‌ رسول‌اللَه می‌گفتند، وقتی كه حضرت می‌آمد در مسجد مدینه می‌نشست افراد برای اینكه صدای امام حسین علیه‌السلام را بشنوند روی هم دیگر سوار می‌شدند، می‌رفتند آن جلو تا اینكه نزدیكتر بشوند. آن‌ موقع كه بلندگو نبود، امام حسین هم كه نمی‌توانست داد بزند، امروزه داد زیاد می‌زنند می‌گویند هر چه به امام حسین علیه‌السلام علاقه داری داد بكش! این شده ملاك.

من یك وقتی، همین ایام محرم بود، جایی بودم این تلویزیون یك منبری را نشان ‌می‌داد كه داشت صحبت می‌كرد؛ می‌گفت این‌جوری سینه نزنید برای این، این تفنّن است، اگر می‌خواهی عمق علاقه‌ات را به امام حسین علیه‌السلام نشان بدهی باید بلند شوی تَق توق، لخت شوی، بزنی، فلان تا عمق علاقه را نشان بدهی. خب حالا یكی عمق علاقه را این‌جور می‌بیند دیگر...

همین امام حسین علیه‌السلام كه می‌آید و برای مردم صحبت می‌كند و صدای یابن ‌رسول اللَه، یابن رسول اللَه از آن آخر جمعیت بلند است كه خدا خیرت بدهد خدا عوضت بدهد كه این مطالب را می‌گوید، با همین امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا فقط سی نفر آمدند. این استقبال مردم است. یعنی چه؟ همه‌اش هوا، بازی. نزدیكترین افراد به امام حسین علیه‌السلام با او نیامدند؛ فقط گفتند كجا می‌روی؟ در این اوضاع كجا می‌روی؟ در این حال و هوا كجا می‌روی؟ مگر نمی‌دانی اوضاع نا‌مناسب است؟ مگر نمی‌دانی؟ برای چه می‌روی؟ ما نصیحتت می‌كنیم بنشین در منزل آرام باش. پس این‌ها همه چیست؟ همه عاریه است.

دوّم اینكه: امام علیه‌السّلام می‌فرماید: تدبیر خود را به خدا بسپرد، تدبیر امور خود را به خدا بسپرد. بر رسیدن به مسائل دنیوی پافشاری نكند كه به هر نحوی و به هر شكلی و به هر قیمتی به این مسأله برسد. اگر می‌خواهد پافشاری كند نسبت به امور اخروی كند نه نسبت به امور دنیوی. این قدر پافشاری نكند. كارش را به خدا بسپارد. امروز این معامله انجام شد خب شد، فردا نشد نشد، پس فردا در معامله ضرر كرد کرد، نه این كه حالا ضرركرد بلند شود بیاید غم و غصّه‌اش را برای زن و بچّه‌اش ببرد. زن و بچّه چه گناهی كردند كه باید با قیافه ترشی افتادۀ‌ جناب آقا برخورد كنند كه حالا چه؟ در یك قضیه برخلاف مراد انجام شده است. آنها چه گناهی كرده‌اند؟! انسان وقتی كه وارد منزل می‌شود باید با قیافه بشّاش با اهل و با عیالش برخورد كند كه آنها اَلَم و ناراحتی را در چهره‌ی او مشاهده نكنند.

 انتقال الم و انتقال ناراحتی به محیط منزل موجب از بین رفتن استعدادات و ظرفیت‌ها و امكاناتی می‌شود كه خداوند این ظرفیت و این امكانات و این حساسیت و این ظرافت و این لطافت را در وجود زن و بچّه قرار داده‌ و ما نباید با روی تُرُش این امكانات را از بین ببریم؛ این‌ها را باید در همان محیط خودشان... به زن و بچّه چه مربوط است كه شما بیرون چه‌کار كردید، به زن و بچّه چه مربوط است که شما بیرون ضرر كردید، به زن و بچّۀ انسان چه مربوط است كه ما در بیرون فرض بكنید كه چه برخورد ناملایمی داشتیم، به آن‌ها چه ارتباطی دارد. خداوند مسئولیت و تكلیفی را كه برای آن‌ها قرار داده این است كه محیط منزل را برای تربیت و رشد افراد عائله در آن منزل و رسیدن به آن نقطه مطلوب آماده كنند، آنها وظیفه‌شان این است و باید انجام بدهند و اگر كوتاهی كنند مسئول هستند. از این طرف مرد حق ندارد بیاید هر حرفی را به زنش بزند، مرد حق ندارد هر برخوردی را كه در بیرون امروز انجام داده آن برخورد را بیاید بگوید. امروز من با فلان كس برخورد كردم به من این حرف را زد. خب به زن انسان چه مربوط است؟! به زن انسان چه مربوط است؟

 زن دارای وجود لطیفی است، دارای وجود ظریفی است و باید آن ظرافت و آن لطافت را در همان مرتبه خود او انسان حفظ كند و الاّ فردا خدا پدرمان را درمی‌آورد، خیال نكنید ها... قضیه شوخی نیست. یك وظیفه‌ای خدا بر عهده‌ ما گذاشته، یك وظیفه‌ای بر عهده‌ زن و بچّه گذاشته، بر عهده زن؛ حالا آن بچّه كه بجای خود محفوظ، که باید در تحت تربیت ابوین، آن حركت كنند. ما در بیرون به یك مسأله ناگواری برخورد كردیم به زن ما چه مربوط است؟! چه ارتباطی دارد؟! آن دارد در زندگی خودش كار خودش را انجام می‌دهد، دارد محیط را آماده می‌كند. غذایش را دارد درست می‌كند، زندگی را دارد مرتّب می‌كند، وسایل راحتی را دارد فراهم می‌كند، مگر گناه كرده است؟! باید جور هر دو را بكشد؟! هم محیط منزل هم مسائل خارجی شوهر، نه این غلط است!

 بارها مرحوم آقا به شاگردان خودشان توصیه می‌كردند: كار بیرون را به منزل منتقل نكنید، یعنی چه؟ یعنی مسائلی كه در بیرون انجام شده‌ است، این مسائل مال بیرون است. وقتی كه وارد منزل می‌شوید تمام مطالبی كه در بیرون بوده است پشت‌ در می‌گذارید و خودتان تنها به عنوان یك شوهر وارد منزل می شوید، نه به عنوان یك كاسب، نه به عنوان یك واسطه، نه به عنوان یك مدیر، نه به عنوان یك مسئول؛ مدیر و كاسب و مسئول و نظامی و ژاندارم و پاسبان و این حرف‌ها این‌ها مربوط به بیرون است. منزل كه پاسبان نمی‌خواهد، منزل كه سرهنگ و سرتیپ نمی‌خواهد؛ منزل شوهر می‌خواهد، محیط منزل شوهر بشّاش می‌خواهد، خنده‌رو می‌خواهد، با احساس می‌خواهد.

 اگر این‌طور باشد آن‌وقت آن فضای حاكم بر منزل مسائل خارج از منزل را تحت‌الشّعاع خودش قرار‌ می‌دهد. یعنی آن نفوسی كه در منزل به حال آرامش هست...

 البتّه این هم هست بعضی‌ها می‌خواهند كنكاش كنند، خب بیرون چه كار كردی؟ كجا رفتی؟ كجا آمدی؟ نه این خبرها هم نیست. کجا رفتی چیه؟ رفتیم بیرون آمدیم، با كی برخورد كردی؟ به شما چه مربوط است؟ شما در منزل به مسائل منزل بپرداز، خدا خیرت بدهد ما هم در حدّ توان خودمان... هر چی جای خودش را دارد. حالا ما آمدیم این دو تا را قاطی كردیم؛ او آمده پا را از محیط منزل بیرون گذاشته بدنبال ما، ما آمدیم آن مسائل خارج را می‌آوریم در منزل. نشسته‌ایم سر سفره به جای بگو و بخند و... خب چه خبر، ای آقا فلان‌جا این‌طور شد، ای آقا آن‌طور شد، پشت سر ما این را گفتن، نمی‌دانم فلان چیز را كردیم، نمی‌دانم سفته، چك ما نمی‌دانم فلان شد، نمی‌دانم چه و چه، خب زن نمی‌تواند تحمّل كند آن ظرافت و لطافتش را خدا برای شنیدن این مطالب قرار نداده است، برای تربیت صحیح بچّه قرار داده است، آن‌وقت می‌گویند آقا چرا محیط متشنّج است؟ چرا حال نداریم؟ چرا در منزل این‌طور هستیم؟ چرا آن‌طور هستیم؟

تلفن‌هایی كه در منزل می‌شود، دلیل ندارد براینکه همه تلفن‌ها مربوط به مسائل باشد. چرا انسان باید تلفن‌ها...، حالا بنده ان‌شاء اللَه در فرصت مناسب راجع به مسأله ارتباطات مطالبی را به عرض دوستان می‌رسانم كه اصلاً برای چه محیط منزل محیط ارتباطات خارجی انسان است؟ یعنی چه؟ بنده بعضی از افراد را می‌شناسم و خیلی هم آنها را تحسین كردم؛ كسی حق ندارد در محیط منزل راجع به مسائل معاملات و كارها و اشتغال خارجی آنها تلفن كند؛ تا تلفن به او می‌كند: آقا ببخشید فردا در دفتر، حال شما الحمداللَه خوب است و فلان این مسائل به جای خود؛ آقا چه كنیم در دفتر، همه هم می‌دانند اگر به منزل تلفن كنند ایشان اجازه صحبت در این‌ها را نمی‌دهد. خب بسیار كار خوب هم می‌كند و فایده هم گرفته است، نتیجه گرفته است، بله نتیجه گرفته.

انسان باید تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد، هر چه خداوند برای او مقدّر كرده است. و وقتی ما بدانیم كه اصل وجود ما در این دنیا عاریه‌ای است آن‌وقت چگونه ممكن است نسبت به آثار و لوازم این عاریه دیگر حسّاسیت نشان بدهیم؟! چگونه ممكن است حسّاسیّت نشان بدهیم؟! من كه از فردای خودم خبر ندارم؛ الآن نشسته‌ام اینجا خب جاییمان هم درد نمی‌كند خیال می‌كنیم سالم هستیم، امّا واقعاً خبر دارم در درون من، در همین درون آیا واقعاً خبر دارم چه می‌گذرد؟ یك وقت دیدی دو هفته دیگر صدایش درآمد. خبر نداریم.

وجود خود ما وجود ظاهری خود ما این وجود وجود عاریه‌ای است، آن‌وقت ما داریم می‌آئیم به آن آثار و لوازم و حواشی مسأله توجّه می‌كنیم. امام علیه‌السّلام می‌فرماید: تدبیر خود را در این دنیا به خدا بسپار. در عین این كه داری به وظیفه عمل می‌كنی، در عین این كه داری طبق آن راه می‌روی تدبیر را به خدا بسپار؛ خدا هر چه برای تو مقدّر می‌كند به همان كیفیت عمل كن و به همان كیفیت باش. اگر ما مقصود را در این دنیا گذران زندگی برای تحصیل رضای او قرار بدهیم دیگر این قضیه بر ما آسان خواهد شد.

مطلب سوّم اینكه: اشتغال انسان به اوامر و به نواهی پروردگار باشد؛ خداوند در اینجا چه گفته. خدا در آنجا چه گفته، از خودمان اضافه نكنیم، كم نكنیم، قاطی نكنیم، توجیه نكنیم، تأویل نكنیم، منظور پیغمبر این است، منظور پیغمبر آن است، هان؟ جمله اشتغال، همانی که هست. وقتی می‌گویند این، همین این تمام شد. وقتی می‌گویند آن همان، تمام شد. امر و نهی را ما به خدای متعال بسپاریم نه اینكه به نفس خود و به توجیهات و تسویلات نفس خود بسپاریم، به تعبیرات خود بسپاریم. در تكالیفی كه خداوند برای ما مقدّر ‌كرده پیش فرض نداشته باشیم؛ اوّل با پیش‌فرض...، بعد بیاییم ببینیم حالا چه گفته است.

بعد از زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یك مطالبی پیدا شد؛ یك دفعه چند نفرخواستند با ما ملاقات كنند گفتیم بفرمایید. وقتی كه وارد شدند رو كردم به آن‌ها گفتم: با پیش فرض آمدید اینجا با من ملاقات كنید یا بدون پیش فرض؟ گفتند: بدون پیش فرض. گفتم بفرمایید. گفتند: آیا می‌توانیم صدای شما را ضبط كنیم؟ گفتم: صبر كن مگر نگفتی من بدون پیش فرض آمدم برای چه می‌خواهی صدا را ضبط كنی؟ می‌خواهی ضبط كنی بلند شوی بیرون...؟ تو آمدی اینجا حرف را بفهمی برای چه می‌خواهی صدا را ضبط كنی؟ حالا ضبط كن من كاری ندارم، ما صحبت مخفی و این‌ها نداریم. ولی مگر شما نگفتید ما بدون پیش فرض آمدیم. پس این یک هیچ، حالا شروع كن. شروع كردیم به صحبت، در بین صحبت گفتم: نظر شما راجع به این قضیه چیست؟ گفتند: می‌خواهیم نظر شما را بدانیم. گفتم: دو هیچ، من دارم از شما سؤال می‌کنم می‌ترسی حرفت را بزنی خب بگو، بگو دیگر. شما می‌گویی این مسأله، من می‌گویم من دارم از شما سؤال می‌کنم؛ شما نسبت به این قضیّه چه نظری دارید نمی‌خواهی بگویی؟ می‌خواهی مچت باز نشود هیچی قضیه تمام شد.

برای خودمان پیش فرض نداشته باشیم. اگر با پیش فرض آمدیم در یك جا به نتیجه نمی‌رسیم؛ چون این ذهن پر است، این مغز پر است، برای خودش ساختمان را ساخته است. حدّاقل اگر ساختمان را هم نساخته باشد همان محیطی را كه مساحتی را كه آماده كرده ‌است، همان خودش نشان می‌دهد چه نقشه‌ای را باید در این زمینه و در این گستره پیاده كرد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه وقتی كه می‌رفتند پیش آقای حدّاد ـ این مطالبی كه من می‌گویم مشاهدات خودم هست که دارم می‌گویم ها ـ بدون پیش فرض می‌رفتند، می‌رفتند آنجا مشخّص است دیگر از طریق نگاه كردن مشخّص است از طریق گوش دادن مشخّص است از طریق توجّه كردن مشخّص است، وقتی كه پیش فرض رفت كنار هر چه او می‌گوید خالص می‌آید و در اینجا می‌نشیند، موج برنمی‌دارد، هان قشنگ این فركانس می‌آید می‌رود در قلب می‌نشیند. دیگر این طرفی نمی‌چرخد دور بزند برود در هال از توی حیاط برگردد كه هزار آفت در این وسط به آن بخورد. نه، همین كه می‌گوید می‌آید و می‌نشیند و تثبیت می‌شود، آن می‌شود تثبیت و به عنوان اصل، آن قرار می‌گیرد، واقع می‌شود.

امّا در همان وقت كه مرحوم آقا در یك همچنین وضعیتی بودند ـ بنده خود شاهد بودم ـ افراد دیگری می‌آمدند و در اینجا می‌نشستند و منتظر بودند ایشان وقتی كه صحبت می‌كند یك مطلبی می‌گوید به یك نحوی قضیه این طرف و آن طرف برود كه در نهایت این شخص مطرح بشود. آن را هم با چشم خودمان دیدیم. آن استفاده نمی‌تواند بكند او هم خوب بلد است سر را كلاه بگذارد: همچین كلاهی می‌گذارد كه تا پا می‌رسد. اصلاً نمی‌داند از كجا خورد، اصلاً نمی‌داند از كجا رفت. بارها مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: بعضی‌ها می‌آیند اینجا خیال می‌كنند ما نمی‌فهمیم بعد یک شعر مثنوی را می‌خواندند:

داند و خر را همی راند خموش \*\* بر رخت خندد برای روی پوش

یك خنده‌ای هم می‌كند و آن هم دیگر بله، هیچ وقت اخم نمی‌كندها، آهان این خنده همان کلاهی است که می‌آید تا پا، ولی او نه، او می‌آید می‌نشیند گاهی اوقات اخم می‌شنود، گاهی اوقات خنده می‌بیند، گاهی اوقات تبسّم می‌بیند، گاهی اوقات دعوا می‌بیند. همه را درست می‌بیند، همه را صحیح می‌بیند. وقتی این‌طور است این نفس شروع می‌كند به تربیت شدن، عوض می‌شود، عوض می‌شود، عوض می‌شود، هی می‌رود عوض می‌شود. هی می‌رود عوض می‌شود چون صاف است می‌گیرد؛ ولو او آن طرف باشد، او آن طرف باشد می‌گیرد.

و جُملَةُ إشتِغالِهِ فِيمَا أمَرَهُ تَعَالي بِهِ وَ نَهَاهُ عَنهُ، اشتغالش به این باشد. همانی باشد كه بگیرد فِيمَا اَمَرَهُ تَعَالي در آنچه را كه خدا به او امر كرده بعد امام علیه‌السّلام می‌فرماید: خب مطلبی را كه تا اینجا رسیدیم اگر خداوند بنده‌ای را توفیق داد و این سه مطلب را نصیب او كرد هَانَ عَلَيهِ الدُّنيَا دیگر دنیا بر او سبك خواهد شد، دنیا بر او گذرا خواهد شد، دنیا بر او ثقیل نخواهد شد؛ و ابلیس، ابلیس هم بر او سبك و سهل خواهد شد همین ابلیسی كه وقتی می‌گویند بدن همه ما شروع می‌كند به لرزیدن! آقا از دست شیطان چه كنیم، از دست شیطان چه كنیم؟ آقا شیطان گولمان زد؛ نه آقاجان خودت خودت را گول زدی، بیچاره تقصیر شیطان نینداز. به ما نامه می‌دهند: آقا چه‌كار كنیم شیطان گولمان نزند؟ می‌گویم چطور در فلان جا شیطان گولت نزد، در فلان قضیه گولت نزد؟ هان؟ هَانَ عَلَيهِ إبليس. ابلیس بر او سهل خواهد شد، وَالخَلق، و همین‌طور مردم، دیگر مردم نمی‌توانند آراء خودشان را بر این شخص تحمیل كنند و این شخص را در تحت مهمیز و سیطره افكار و اعتبارات و تخیلات خودشان در بیاورند دیگر نمی‌توانند.

در جلسات گذشته راجع به مسألۀ ابلیس صحبتهایی خدمت دوستان شد. صحبت به اینجا رسید كه ابلیس كیست؟ و چه حقیقتی دارد؟ و برای چه خداوند او را خلق كرده است؟ این نكته سوّم ظاهراً تا آنجایی كه به نظرم می‌رسد نگفته ماند، كه علّت خلق ابلیس چیست؟ در آیه شریفه می‌فرماید: يٰا بَنِي آدَمَ لاٰ يَفْتِنَنَّكُمُ اَلشَّيْطٰانُ كَمٰا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمٰا لِبٰاسَهُمٰا لِيُرِيَهُمٰا سَوْآتِهِمٰا ﴿الأعراف‌، ٢٧﴾ ای بنی آدم شیطان شما را به فتنه نیندازد، فتنه یعنی امتحان، امتحانی كه در آن امتحان انسان رد می‌شود؛ این را می‌گویند فتنه.

وَ اِتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ﴿الأنفال‌، ٢٥﴾ بپرهیزید، نگران باشید، برحذر باشید از آن فتنه و امتحانی كه فقط افراد فاسد و فاسق و ظالم شما را نگیرد شما را هم در خود هضم می‌كند. چون بعضی از ابتلائات جنبه عمومی دارد.

 لاٰ يَفْتِنَنَّكُمُ اَلشَّيْطٰانُ شیطان شما را به امتحان مردودی نیندازد كَمٰا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ همان‌طوری كه این بلا را سر پدر و مادرتان آورد. سر آدم و حوا، رفت سراغ آن‌ها سرشان را شیره مالید، بیایید از این گندم بخورید، در این گندم چه خواصّی هست، ویتامین B دارد، ویتامین A دارد، نمی‌دانم نشاسته دارد، کالری دارد، بیایید از این گندم بخورید، دنیاتان آباد خواهد شد. نگاه كنید ببینید چه افراد می‌آیند دور شما جمع می‌شوند عكستان را اینور و آنور می زنند، از این حرف‌ها زدیم دیگر، آن طرف زدیم دیگر، رفقا بهتر از ما نسبت به این مسائل اطّلاع دارند. ما اطّلاعمان را باید از این‌ها بگیریم دیگر، بیایید دیگر هان. آمد این‌ها را به فتنه انداخت، به امتحان انداخت، زینت داد، جلوه داد، آثار گندم و خوردن گندم یعنی تعلّق به این دنیا، آمد برای این‌ها جوری زینت داد كه قوای عقلانی و درّاكه آن‌ها را تحت تسخیر تخیلات و اعتبارات در آورد، یعنی عقل رفت كنار، وقتی عقل رفت كنار هم اسلام می‌رود كنار، هم تشیع می‌رود كنار، هم سلوك می‌رود كنار، اوّل عقل بعد اسلام.

یك روایت بسیار عجیبی است، خیلی روایت عجیبی است كه این را مرحوم آقا نمی‌دانم در كدام كتابشان آورده‌اند خیال می‌كنم در قسمت اللَه شناسی باشد، ظاهراً این‌طور است. روایت عجیبی است كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند: وقتی كه خداوند حضرت آدم را خلق كرد جبرائیل آمد وسه چیز را به حضرت آدم پیشنهاد كرد كه خدای متعال می‌گوید از این سه چیز یكی را انتخاب كن ـ یعنی در وجود خودت یكی از این سه چیز را انتخاب كن ـ یكی عقل و یكی دین و سوّم حیا ـ حیا یعنی یک حالت شرمندگی و احساس ندامت و احساس ادراك مبانی فرهنگی و انسانیت، اصول انسانیت در وجود خود، این را می‌گویند حیا ـ یكی از این سه تا را انتخاب كن، یكی را انتخاب كن دوتایش را من برمی‌دارم می‌ببرم بالا، خدا سه تا نگفته.

 حضرت آدم نشست به فكر كردن، خب خدا این كه می‌گوید عقل را انتخاب كن یا دین یا حیا را، حضرت آدم با چه نیرویی شروع كرد به فكر كردن؟ با عقلش. پس خدا این را داده بوده، این را یادمان نرود. چون اگر عقل نداشت كه فكر نمی كرد، دیدید خیلی‌ها هستند، الحمداللَه كم هم نیستند، اوّل یك كاری انجام می‌دهند بعد فكر می‌كنند. این زمانه كه دیگر ظاهراً بله... شاید كم باشند افرادی كه اوّل فكر كنند بعد عمل، اوّل ... یا عقل یا دین، تدین، تدین به مبانی، به مبانی الهی، تدین به احكام، تدین به معارف و سوّم هم حیا و شرم، شرم و حیا، حضرت آدم آمد دید نه، از این سه تا عقل از همه‌اش بهتر است، آمد عقل را انتخاب كرد. وقتی عقل را انتخاب كرد، منتظر شد آن دو بروند دیگر، هم دین برود پی كارش، هم شرم برود، دید نه آن‌ها ایستادند، جبرائیل گفتش كه بلند شوید بیایید برویم، این یكی را انتخاب كرده است، شما دوتا دیگر باید برگردید سرجایتان، آن‌ها به جبرائیل گفتند نه تو اشتباه می‌كنی خدا به ما گفته، تو نمی‌دانی، هر جا كه عقل باشد شما دوتا هم باشید، ما هم همین‌جا هستیم. متوجّه شدید.

مكتبی كه عقل ندارد نه دین دارد و نه حیا دارد و دینی كه عقل ندارد، نه حیا دارد و نه دین دارد، اوّل عقل.

دیشب در اینجا عرض كردم كه امام صادق علیه‌السّلام قبل از تشیع و قبل از اسلام آمده عقل ما را تكمیل كند، عقل ما را درست كند، عقل ما را تصحیح كند، وقتی عقل درست شد خودمان اصلاً دنبال امام صادق می‌رویم دیگر دنبال ابوحنیفه نمی‌رویم، دیگر دنبال ابوحنیفه نمی رویم.

بیاید همین الآن نگاه كنید، همین الآن نگاه كنید این‌هایی كه دنبال ابوحنیفه هستند، این‌هایی كه دنبال احمد حنبل هستند، این‌هایی كه دنبال مذاهب دیگر هستند، نگاه به عقلشان کنید، خودشان دارند از درون منفجر می‌شوند، می‌بینند نمی‌توانند با واقعیات برخورد كنند، با واقعیات نمی‌توانند برخورد کنند.

در همین امسال كه ما مشرّف بودیم یك شب در مسجدالنّبی یك جوانی بود بسیار جوان خوشرویی بود. از او خوشم آمد، احساس كردم شاید تعصّب نداشته باشد، آمد و... یك شخصی پشت سر ما از همین علمای اهل تسنّن داشت صحبت می‌كرد، این هم داشت گوش می‌داد، وقتی كه این مطلب را گفت، من به او گفتم: شما مطلب ایشان را قبول داری؟ گفت: چطور مگر؟ گفتم: من نسبت به مطلب ایشان ایراد دارم. گفت: بیا بگو، گفتم پس برویم كنار. بلندش کردیم رفتیم یک کنار که صدایش نیاید. گفت: چه ایرادی دارد؟ گفتم: از اوّل یك سؤال از تو می‌كنم؛ آیا شما آن‌قدر آزادی و آن‌قدر حرّیت داری كه مطلب به هر جای رسید پا به پای من بیای یا نه؟ یك فكری كرد و گفت باشد. گفتم: قول می‌دهی؟ گفت: باشد. گفتم: راجع به یک مسأله، گفتم این مطلبی که ایشان گفتند ایرادش این است، در فلان كتاب هم هست. گفت: من گمان نمی‌كنم. گفتم بلند شویم برویم كتابخانه مدینه (مکتبة المدینة) گفت: نه، من حرف شما را قبول می‌كنم، این‌قدر محكم داری صحبت می‌كنی من چیزی نمی‌گویم. بعد آمدیم شروع كردیم به صحبت، رسید به یك جا، رسید به ‌یک‌جا كه باید دست از همه مطالب بردارد، یعنی تسنّن را كنار بگذارد، گفتم: قول دادی، مگر اوّل قول ندادی؟ گفتم: من تا هر جا برسیم، شما هم تا هر جا برسی، ما هیچ وقت نمی‌بندیم، نشست فكر كرد و گفت: گر چه من می‌دانم این مطلب شما حقّ است و درست هست و این مسیر...، ولی شما به من یك مهلتی بدهید تا من بتوانم خودم را اقناع كنم، راضی كنم برای پذیرش.

ببینید! یعنی آن‌قدر این مطالب... نفس آمده و بسته كه با این كه می‌داند ولی در عین حال نمی‌تواند این مسأله را بپذیرد، نیاز به زمان دارد، این برای چیست؟ این هنوز عقلش را به كار نگرفته است عقل می‌گوید چه؟ می‌گوید برو آقا، تا هر جا كه عقل اجازه می‌دهد برو جلو، حدّ و مرز ندارد، برسیم تا اینجا، از اینجا به بعد دیگر نباید صحبت كنی برسیم به اینجا... نه، امام صادق می‌فرماید: بیا پیش من تا هر جا كه می‌خواهی بپرس، بپرس، از هر چیزی كه می‌خواهی بپرس، در هر جا كه می‌خواهی بپرس، هیچ خط قرمزی من برای تو قرار نمی‌دهم. اینجاست كه امام صادق می‌شود امام صادق، می‌شود امام معصوم، در مكتب امام معصوم خط قرمز قرار ندارد. این مكتب آن‌ وقت می‌شود مكتب زنده، این مكتب می‌شود مكتبی كه می‌تواند پاسخگوی نیازهای هر عصر و هر زمان باشد، پاسخگو باشد. این مكتبی است كه می‌تواند جواب بدهد، چرا؟ چون این مكتب با فطرت و با وجدان انسان سر و كار دارد نه با اعتبارات و با تخیلات پیش فرض شده.

من به شما ‌بگویم كه بیایید اینجا صحبت‌های مرا بشنوید امّا حقّ اعتراض به مطالب مرا ندارید. این چیست؟ پیش فرض است. شما می گویید چرا نداریم؟ شما كه هستید که ما نداریم؟ پسر علّامه هستید برای خودتان باشید خیلی محترم، احترامتان را هم نگه می‌داریم، به خاطر مرحوم آقا. ولی چرا؟ چرا صحبتی كه شما می‌كنید ما نباید اعتراض كنیم؟ چرا؟ یا اعتراض كنیم به جواب و پاسخ به یك حدّی كه من نتوانم جواب بدهم، بگویم سؤال و جواب دیگر در اینجا باید قطع بشود چرا؟ روی چه حسابی؟ این حدّ و مرز را كه قرار داده؟ خب اگر قرار باشد این حدّ و مرز وجود داشته باشد، هر كه در محدوده خودش حدّ و مرز دارد، پس بنابراین ما یك اجتماعی هستیم با حدود و مرزهای خودمان، این كه فائده‌ای ندارد؛ ما آمدیم اینجا كه مرز را برداریم، حدّ را برداریم. گوینده به نوبه خود و شنونده به نوبه خود هر دو حدّ را برمی‌دارند؛ یعنی هر دو در هم باید فرو بروند و تداخل كنند و آراء صحیح‌تر را هر كدام بهتر می‌دانند، باید مطرح كنند. تصوّر نكنید... اگر من در اینجا صحبتی می‌كنم، رفقا اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد بنویسند و به من بگویند كه آقا در جلسه بعد بیا تصحیح كن، در جلسه بعد بیا مطلب را تغییر بده، مطلبی كه این‌طور فهمیده شده‌است به این كیفیت نبوده، باید به این كیفیت باشد.

همین دیشب یك مطلبی اتّفاق افتاد كه من گفتم این مسأله را توضیح می‌دهم و آنچه كه مورد نظر من بود خدمت شما عرض می‌كنم. رفقا نوار دیشب را گوش بدهند در مطلب دیشب كه در اینجا در جلسه مخدّرات بود بنده این را گفتم نظر مرحوم آقا در جلسات عید و وفات، چه سیدالشّهداء چه غیر سیدالشّهداء، بر این بوده است كه سخنگو باید معمّم باشد نه غیر معمّم و الآن هم این مطلب را می‌گویم. ذاكر اوّل باید صحبت كند و ذكر مصیبت كند، حالا عید باشد مدحی كند، جلسه وفاتی باشد و شهادتی باشد باید ذكر مصیبت كند و بعد منبری معمّم باید برود و صحبت كند. این نظر مرحوم آقا بوده و بنده هم همین نظر را، همین مطلب را می‌گویم. در جلسه باید رعایت شؤون شخصیت جلسه كه امام علیه‌السّلام است بشود، هر چه گفتن و در جلسه عید هر حرفی گفتن و هر شعری خواندن و هر مطلبی گفتن و به عنوان عید و هر چرندی را آمدن گفتن....

یك وقت خدمت رفقا در همان سابق عرض كردم، یك جلسه‌ای را بنده، البتّه ندیدم تماشا می‌كردم که در منزل بعضی از رفقا بود، روز سیزده رجب تولّد، میلاد امیر‌المؤمنین علیه‌السّلام آن نوارش را آورده بودند ما را برده بودند تماشا كنیم، آن آقای ذاكر، آن آقای مدّاح كه فرد ظاهراً معروفی هم هست ـ حالا بنده اسمش را نمی‌دانم چیست، حالا به عنوان همان كه عرض كردم ـ می‌گفت هر چه علی را دوست داری این‌طوری بگو، هر چه علی را دوست داری، آن هم شروع كرده بود حالا مثلاً ارادت و ولایت خودش را به امیر‌المؤمنین علیه‌السلام ابراز كردن:

از بس كه خدا عشق به حیدر دارد \*\*\* انگار نه انگار که پیمبر دارد

 آخر مردك بی‌شعور خجالت بكش. امیر‌المؤمنین علیه‌السّلام تمام فخرش این بود كه می‌گفت: اَنا عَبدٌ مِن عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَه عَلَیهِ وَ آلِهِ، من بنده‌ای از بندگان پیغمبر هستم. از بس كه خدا عشق به حیدر دارد، انگار نه انگار پیمبر دارد. آن‌ وقت بعد هم همه کیف می کنند، به‌به چه شعر قشنگی است. خب بله، آن‌هایی كه در آنجا نشستند همین‌قدر می فهمند و این‌ها همانهایی بودند كه آمدند مشهد به منزل مرحوم آقا و به مرحوم آقا ایراد و اعتراض كردند كه چرا شما این‌طور هستید؟ چرا مرامت این است؟ همین‌ها بودند؛ یك یك افرادشان را هم می‌شناسم. بنشینند و دست بزنند و كف بزنند و فلان بكنند كه امروز حق مجلس ادا شد. بله ببینید چه شعر قشنگی و به هم می‌گفتند: از بس كه خدا عشق به حیدر دارد، انگار نه انگار پیمبر دارد.

 خریت هم یک حدّی دارد آقاجان تا کی انسان این‌قدر الاغ؟ كه بیاید با مبانی مهم و اصیل دین این‌طور بازی كند، این‌طور بیاید مسخره كند. اشعاری را که انتخاب می‌کنند... الآن در این هیئات که خب شما دارید می‌بینید، كیفیت هیئاتی كه الآن وجود دارد، به هر ترفندی و به هر شكلی و به هر نوعی به هر مسلک خلافی برای جلب توجّه افراد متشبّث می‌شوند و به هر نوعی و به هر‌ شعری و به هر مطلب چرندی متشبّث می شوند، به صرف اینكه حالا این، این‌طوری می‌خواند این سبك را عوض كرده این‌جوری می‌خواند، مگر تئاتر است؟! مگر مصیبت امام حسین علیه‌السلام تئاتر است؟! این خیمه شب بازی است. بعضی‌ها هم كه وقتی بلندگو گیرشان بیاید چنان نعره می‌كشند كه پرده صماغ انسان سه تكه می‌شود. آقا جان همه صدایت را دارند می‌شنوند، یك اتاق سه در چهار كه نعره كشیدن ندارد، همه صدایت را دارند می‌شنوند؛ قشنگ، مؤدّب عین آدم...، نمی‌توانی روضه نخوان، عین آدم برو دو تا شعر قشنگ، درست از یك آدم حسابی مثل مرحوم كمپانی، مثل فؤاد، مثل نیر، اینگونه افراد انتخاب كن، موقعیت و شخصیت امام حسین علیه‌السلام را بدان چیست. حضرت را می‌آورند در سطح یك بچّه سوسول چهار راه و خیابان كه بلند شده...،

یك دفعه ما رفته بودیم در یك جا ـ نمی‌دانم چند سال پیش بود، حدود هشت سال نه سال پیش بود ـ ما شب از جلسه عصر جمعه می خواستیم برگردیم به قم، رفقا گفتند که ـ چند نفر از رفقا خدا حفظشان كند ـ آقا شما می‌خواهید بروید الآن شب می‌شود دیر می‌رسید و گرسنه هستید و فلان، گفتند برویم یك جا شام بخوریم بعد بروید. گفتیم: بفرمایید برویم. ـ نمی‌دانم بعضی‌ها که در این مجلس هستند در آن شب یا بودند یا نبودند، ـ ما رفتیم در یك جا نمی دانم ما را كجا بردند، اسم خیابانش را نمی‌دانم. ما هم وارد شدیم دیدیم یك سالنی هست و... شب شنبه هم بود. این سالن دو تكه داشت، دو تکه، یك تكه‌اش چراغ را خاموش كرده بودند. معلوم بود مجلس ترحیم و طلب مغفرت بود، حالا امروزه می‌گویند بزرگداشت، مجلس بزرگداشت، که از آن الفاظ باطل و چیزی كه معنی بزرگداشت است، بزرگداشت چیست آقا جان؟ مجلس ترحیم، البتّه نه اینجایی که ما رفتیم ها این همان بزرگداشت بوده. مجلس ترحیم و طلب مغفرت؛ آن بیچاره‌ای كه الآن رفته آنجا ببینید نیاز به بزرگداشت دارد یا نیاز به مغفرت دارد؟ بروید از او سؤال كنید.

آن وقت یك تكه چراغ را خاموش كرده بودند، فقط یک سنی بود ونمی‌دانم چه بود. ما كه نگاه نمی‌كردیم چون خیلی عالی بود اصلاً بله خیلی یك وضعیتی... ما فقط آن آقا را از لای پرده می‌دیدیم كه دارد ـ بله یك جوانی بود ـ فارسی می‌خواند، تركی می‌خواند، نمی‌دانم چه می‌خواند. ایشان نیم ساعت ذكر مصیبتش این بود كه: ای داد بی داد، دختر تو فرنگیس در آمریكا است تو مردی او از مرگ تو اطّلاع پیدا نكرده است. این ذكر مصیبت این آقا در مجلس بود. گفتم بله دیگر مجلسی كه در آنجا تشكیل بشود و بزرگداشت باشد وبرای این آقا همین است، ذكر مصیبت فرنگیس تو آمریكا بود؛ آی بمیرم برایت سر [مرگ] بابایت نبودی، نمی‌دانم كجا بودی بابایت در بیمارستان... هی فرنگیس فرنگیس می‌كرد. نمی‌دانم این شده بود مجلس چه؟ نیم ساعت، نیم ساعت ایشان... بعد هم آخرش بخاطر به اصطلاح خالی نبودن عریضه دو دقیقه یك یا علی گرفت و مجلس را تمام كرد و آن هم به یك پول و نوای خودش رسید و رفت. این شد ذكر مصیبت و مجلس ترحیم و مجلس بزرگداشت. خب این هم هست، خب این با آن كلیسا چه فرقی می‌كند؟! با آن كلیسا چه فرقی می‌كند؟! با آن‌هایی كه می‌آیند... حالا آن‌ها بالاخره یک آداب خاص به خودشان را دارند.

باید در مجلس امام حسین علیه‌السّلام متانت، آرامش، سنگینی و وقار باشد. من نمی‌گویم سینه‌زنی نباشد سینه زنی هم باید باشد. امّا اینكه انسان فرض بکنید بیاید و به هر كیفیتی، داد بكشد و نعره بكشد و هر چه حسین را بیشتر دوست داری صدایت را بلندتر بكن و نمی‌دانم فرض بکنید که هر شعری بخواند، هر چه بخواند، این حرف‌ها نیست آقا جان، امام حسین علیه‌السلام نیاز به این حرف‌ها ندارد. بخواهی عمق ولایت خودت را برسانی باید لباس‌ها را در بیاوری لخت سینه بزنی؛ نه آقا حرام است یعنی چه؟ اگر نامحرم، زن بدن مرد را ببیند حرام است. الآن در بیرون نوارهایی را می‌فروشند که مردها دارند لخت سینه می‌زنند. آن وقت زن و مرد این چیزها را می‌خرند. تمام اینها حرام است. نگاه كردن به بدن مرد برای زن حرام است ، همان‌طوری كه نگاه كردن به بدن زن برای مرد حرام است هیچ فرقی هم نمی‌كند، هیچ تفاوتی ندارد، حالا مجلس امام حسین علیه‌السلام این مسائل را تمام می کند؟ نخیر این حرف‌ها نیست، مسائل این طور نیست، آدم بلند شود داد بكشد، فلان بكند، این‌ها نشان دادن ولایت نیست.

در همان وقتی كه ما به سفر عتبات عالیات مشرّف شدیم در همان موقع، خب رفقای ما افرادی بودند كه می‌آمدند، می‌رفتند، قشنگ، مؤدّب در را می‌بوسیدند، زمین را می‌بوسیدند، عتبه را می‌بوسیدند، خود من می‌گفتم ببوسید، می‌بوسیدند، بلند می‌شدند می‌رفتند دعا می‌خواندند، زیارت‌نامه می‌خواندند، نماز می‌خواندند می‌آمدند كنار می‌نشستند؛ اصلاً تمام آن مأمورین عراقی همه تعجّب می‌كردند، می‌گفتند: آقا شما كه هستید از كجا آمدید ما تا به حال ندیدیم، این جور افراد را ندیدیم، این‌ها از ایران می آیند داد می‌زنند، فریاد می‌كنند، چه كار می‌كنند، خود آن مأمور به من می‌گفت. یكی آنجا بود اصلاً بساطی درست کرده بود در حرم امام حسین علیه‌السلام، یك بساطی درست کرده بود، یك معركه‌ای گرفته بود، گفت: همین آقا را می‌بینی كه این جور دارد...، صبح نماز صبحش قضا می‌شود ما می‌رویم این را برای نماز بیدار می‌كنیم، همین آقای...، این آقای مأمور بعثی عراق فهمیده. آن وقت او چه می‌گوید؟ او می‌گوید شما عاشق امام حسین هستید؟ شما ولایت امام حسین علیه‌السلام را دارید؟ تو نماز صبحت دارد قضا می‌شود آن وقت آمدی اینجا داری عربده می‌كشی؟ بیایید بروید قتلگاه، نشانتان بدهم، بیایید فلان... تو نمی‌خواهد نشان بدهی، تو بلند شو نمازت را بخوان قضا نشود. این ها چیست؟ همه عوام زدگی است.

امام حسین علیه‌السلام عربده‌كش نمی‌خواهد، آدم می‌خواهد، عاقل می‌خواهد، متین می‌خواهد، سنگین می‌خواهد، وزین می‌‌خواهد، با اخلاق می‌خواهد، با ادب می‌خواهد، با فرهنگ می‌خواهد، امام حسین علیه‌السلام این‌جور افراد می‌خواهد. شما نگاه به واقعه عاشورا بكنید، از اوّل تا آخر واقعه روز عاشورا همه ادب، متانت...، تنها چیزی كه در واقعه عاشورا نیست احساسات است، احساسات در این قضیه (اصلاً)... اگر احساسات باشد دیگر عاشورا، عاشورا نیست. از اوّل تا آخر قضایای عاشورا یكی‌یكی بیایید نگاه كنید از آن اوّل تمام این قضایای عاشورا همه بر اساس عقل است و اصلاً احساسات در اینجا وجود ندارد.

امام حسین علیه‌السلام یكی یكی رفتار آن افراد را زیر نظر می‌گیرد، این الآن دارد چه كار می‌كند، آن الآن دارد چه كار می‌كند، این الآن می‌تواند؟ این الآن می‌تواند این را انجام بدهد یا نمی‌تواند انجام بدهد؟ این الآن قابلیت برای شهادت دارد یا ندارد؟ این الآن می‌تواند این مسئولیت و این مأموریت را انجام بدهد یا نه؟ یك دقیقه مطلب این طرف و آن طرف نمی‌شود، یك دقیقه مطلب به این كیفیت نمی‌شود.

 عابس بن شبیب شاكری می‌آید خدمت سیدالشّهدا علیه‌السّلام حضرت می‌گویند نگهدار، الآن نرو. حر می‌آید خدمت سیدالشّهداء حضرت می‌گویند برو؛ می‌گویند صبر كن؟ نه، حضرت اجازه می‌دهند برو چرا به او اجازه می‌دهند برو. بخاطر اینكه این نفسش نمی‌تواند این شرمندگی و خجالت در قبال اهل‌بیت سیدالشّهداء را تحمّل بكند، این نمی‌تواند ببیند، حضرت این را می دانند می‌گویند برو، لذا حر اوّلین كسی است كه دارد می‌آید، امّا آن یكی دارد می‌آید می‌بیند برادرش فوت كرده به شهادت رسیده می‌گوید من هم بروم؟ حضرت می‌گویند نه وایسا تو الآن نگاه به برادرت كردی احساساتت آمده، صبر می‌كند وقتی که این قضیه برادر از دلش می‌رود كنار، بعد حضرت می‌گویند خب حالا برو. یك به یك اگر ما بخواهیم نگاه كنیم می‌بینیم در قضیه عاشورا منطق، منطق عقل است. نه داد است، نه بیداد است، نه فریاد است، نه عربده كشیده است، نه هر چرند و مزخرفی را گفتن است، نه به هر كیفیتی مردم را به گریه در آوردن است و نه به هر كیفیتی عزاداری كردن است، این حرف‌ها را نداریم.

در مجلس مرحوم آقا آن‌طوری كه ما یاد داریم خود ایشان آرام سینه می‌زدند نه تند نه تند، یك دفعه فلان نه، آرام قشنگ سینه می‌زدند و از آن حالت حزن و حالت نورانیت انسان با این كیفیت دیگر درنمی‌آمد برود در...، تند تند تند، چی چی چه خبر است؟ چیست؟ آرام. بعد وقتی كه انسان...، خودتان نگاه كنید، خودتان نگاه كنید یك مجلس سید‌الشّهداء را به آن كیفیت برگذار كنید یك مجلس هم تَق و توق و بزنید در سرتان و بشكنید و... مگر نیستند. می‌گویند یكی فلان جا می‌رود تا چیز می‌شود یك چیز برمی‌دارد نمی‌دانم می‌زند به سرش و خون و فلان... آقا چه چیزی است؟ این‌ها دیوانگی است، دیوانه، این حرف‌ها چیست؟ عقل ندارد، عقل ندارد. شوخی ندارد قضیه، قضیه شوخی ندارد.

من چند روز پیش در طهران بودم در یك جایی، یک عده‌ای در آنجا بودند در یک بیمارستانی بودم دو سه تا از مسئولین آنجا آمده بودند یك سؤالی را از من كردند؛ گفتند: آقا نظر شما راجع به قمه زدن چیست؟ قمه زدن؛چه نظری دارید من گفتم من این مسأله را نه تأیید می‌كنم و نه رد می‌كنم، كاری به مطالب این و آن و غربی و چه غربی‌ها نظر می‌كنند و ...من به این حرف‌ها کاری ندارم، ما هر كاری بكنیم آن‌ها ما را مشمول عنایات خودشان قرار می‌دهند و ما نباید دین خودمان را بر‌اساس نگاه كردن آن‌ها و نظر آن‌ها قرار بدهیم. این‌ها را بنده اصلاً كاری ندارم، با توجّه به اصل قضیه، قمه زدن از دیدگاه شرعی چه حكمی دارد؟ گفتم من نه تأیید می‌كنم و نه رد می‌كنم صورت مسأله را بیان می‌كنم خود شما ببینید اگر منطبق با این است اشكال ندارد اگر منطبق با آن است اشكال دارد.

گفتم: آنچه كه در اسلام هست اضرار بر بدن حرام است، آنچه که در اسلام هست اضرار بر بدن حرام است انسان به بدن ضرر وارد كند. حتّی یك خدشه هم شما نمی‌توانید وارد كنید، چرا؟ چون این خدشه‌ای را كه وارد می‌كنید ضرر است، خب این میكروب می‌كشد، ضرری متوجّه می‌شود و به همین مقدار حرام است، البتّه حرام هم مراتبی دارد دیگر نه اینكه حالا فرض کنید که مثل شرب خمر كه نیست، حالا یا مثل زنا و این‌ها یا مثلاً غیبت و تهمت و فلان و این حرف‌ها نیست ولی این خب به حد خودش. یعنی از همین خدشه‌ای كه شما وارد می‌كنید در روز قیامت در پرونده‌تان باید جواب بدهید. این منظور است كه در فلان روز چرا چاقو را برداشتی؟ و چرا دستت را خون آوردی؟ باید بیایی جواب بدهی این منظور است. گفتم این یك اصل كلّیست و این اصل عقلایی است انسان به بدن خودش نباید ضرری وارد بكند، مسأله خلاف است.

حالا بیاییم راجع به این مسأله كه آیا مسأله قمه زدن هم مشمول این قانون خواهد شد یا نه؟ گفتم اگر منظور صرف خون آوردن است، خون آوردن كه اشكالی ندارد مگر خود شما نمی‌گویید هر شش ماه باید افراد چهارصد سی‌سی خون بدهند؟ چطور آن خون دادن ایراد ندارد؟ امّا وقتی كه حالا یك خون می‌آید ایراد دارد؟ اینكه چهارصد سی‌سی نیست صد سی‌سی هم نمی‌شود، فوقش صدوپنجاه سی‌سی است، شما خودتان می‌گویید هر بدن سالم با این وزن و با این كیفیت و ناراحتی نداشته باشد، ناراحتی قلبی نداشته باشد، چه نداشته باشد و هموگلوبینش پایین نباشد، چه نباشد، چهارصد سی‌سی می تواند خون بدهد دیگر. خب این چطور اضرار بر بدن نیست امّا قمه زدن اضرار است؟ این یكی.

 از آن گذشته، اگر مسأله را بخواهیم براساس كلام قدماء ـ یا حتّی همین جدیدها هم نسبت به این قضیه هستند ـ نگاه بكنیم، خب ما یكی از اقسام حجامتی كه در طب قدیم داشتیم حتّی در همین الآن، حجامت سر است دیگر. حجامت یك مسأله‌ای است كه در اسلام بوده، در زمان ائمّه بوده است، بر این مسأله هم تاكید شده، حالا گرچه امروزه بعضی‌ها مخالفت می‌كنند؛ البتّه دیگر كم‌كم مخالفت‌ها دارد فروكش می‌كند و خود آن افراد هم به فوائد این قضیه پی برده‌اند و متوجّه شدند كه مسأله جنبه دارویی دارد و جنبه درمانی دارد و حتی كیفیت تركیب خونی كه از پشت گرفته می‌شود با تركیب خونی كه از رگ گرفته می‌شود فرق می‌كند، از نظر تجزیه اجزاء متفاوت است و یك كتابی هم نوشته شده است یكی از دوستان به بنده داده، یكی از همكاران ایشان که خودشان تخصّص خون دارد و اتّفاقاً از مدافعین سرسخت همین حجامت هم هست و بر علیه این‌ها خلاصه هل من مبارز طلبیده و مطالب بسیار خوبی هم در آن كتاب گفته است. یك مسأله‌ای بوده متداول بوده دیگر و بسیاری از اطبّاء بنای درمانشان بر همین بوده، بو‌علی اصلاً راجع به حجامت فصلی دارد، خب بوعلی چشم‌بندی كه نمی‌كرده با همین درمان می‌كرده، محمّد بن زكریای رازی بر اساس این حجامت اصلاً فصل مفصلی دارد درمان می‌كرده، این‌ها طلسم و رمل و نخود كه نمی‌انداختند، به همین كیفیت درمان می‌كردند.

گفتم یكی‌ از حجامت‌ها، حجامت پشت است، یكی از حجامت‌ها، حجامت پا است، بسیاری از ناراحتی‌ها بواسطه حجامت پا، واریس این‌ها همه خوب می‌شود، یك حجامت هم حجامت سر داریم و این حجامت سر هم موارد مختلفی دارد منتهی افراد باید وارد باشند بسیاری از ناراحتی‌های دماغی و مغزی كه از جمله آن‌ها میگرن هست، بواسطه حجامت سر بهبود پیدا می‌كند، یا لااقل قسمت اعظم آن‌ها خوب خواهد شد. الآن بعضی از دوستان بنده هستند حی و حاضر این‌ها میگرن داشتند تمام نقاط دنیا را گشتند و خوب نشدند، با حجامت سر خوب شدند، البتّه نه كامل ولی هشتاد درصد بهبود پیدا كردند، این كه دیگر چشم‌بندی نیست.

 پس روی این جهت كه نمی‌توانیم بگوییم كه...، بله یك حرف را می‌توانیم بزنیم كه این قسم قمه زدن از نظر اصول بهداشتی شاید ایراد داشته باشد، حالا فرض كنید طرف سرش را استریل می‌كند، کمی بتادین می‌زند، آن دیگر مسأله بهداشتی‌اش هم حل می‌شود و ما هم تا به حال نشنیدیم در اینكه شخصی به یك ناراحتی مبتلا شده باشد. خب ما در همان زمان سفرهای عدیده‌ای به عراق رفتیم، در همان ایام عاشورا بودیم، این‌ها را دیدیم و خب نبوده، البتّه بعضی‌ها ضعفی پیدا می‌كنند، ولی التیام پیدا می‌كند.

گفتم علی‌كل‌حال ببینید، من حالا راجع به مسأله عشق و علاقه به امام حسین علیه‌السلام و فرض بکنید که این افراد با این كیفیت می‌خواهند خود را قدمی به آن مكتب و به آن مرام نزدیك كنند، كه این برای خودش بحث و صحبت دارد، كار ندارم. ما به همین اصول امروزه، همین اصول عقلایی و بهداشتی و طبّی، ما به این قضیه كار داریم، در عین حال بنده نه می‌گویم حرام است و نه می‌گویم حلال است، توصیه نمی کنم. این صورت مسأله و صورت قضیه هست؛ هر كه این‌طور تشخیص می‌دهد... یا هر كه آن‌طور تشخیص می دهد... الآن بسیاری از مراكز حجامت همین حجامت در سر می‌كنند، خب این با قمه زدن چه فرقی می‌كند؟ شاید بیشتر هم خون بگیرند، چه فرقی می‌كند؟ خیلی تشكّر كرد و خیلی قانع شد.

ببینید ما یك اصول عقلایی داریم، اسلام این اصول عقلایی را تایید کرده، همان كسی كه می‌گوید چاقو را بیخود به دست بزنی باید روز قیامت پاسخ بدهی، اگر شما در جایی باید ٨٠٠ سی‌سی هم خون بدهی باید بدهی، برای اینكه نجات پیدا کنی، سلامتی پیدا کنی، اینجا اشكال ندارد، چرا؟ چون عقل اقتضا می‌كند، عقل می‌گوید باید در اینجا این كار را بكنی، آن جهت ندارد و اشكال دارد، این جهت دارد و بلااشکال است بلکه می‌شود گفت واجب است، اوّل عقل بعد اسلام، اوّل عقل بعد تشیع، اوّل عقل و بعد همه چیز، همه چیز، حیات، دین، تكامل همه این‌ها براساس چیست؟ براساس عقل است، مكتب عرفان این است.

ما این مطلب را دیشب عرض كردیم كه در مرام مرحوم آقا این است كه در مجالس باید فرد سخنران معمّم باشد و افرادی كه با مكتب مرحوم آقا آشنا هستند علّت و فلسفه این مطلب را می‌دانند چیست و اینكه بنده عرض كردم به جهت این بود، گرچه بعضی از دوستان ما در مجالسی این‌ها صحبت می‌كنند، روضه می‌خوانند ولی این‌ها موارد استثنائی است كه خود بنده گفتم، نه اینكه سر خود خدای ناكرده این كار را كرده باشند و این‌ها هم آمادگی برای هر تغییر و تحوّلی را هم دارند، صحبت من این بود كه من می‌بینم افرادی چه با نامه، چه مشافهةً از بنده تقاضای فردی را می‌كنند، جلسه‌ای را می‌كنند و وقتی كه به آن‌ها می‌گویم منبری دعوت كنید باز اصرار می‌كنند كه و كه و كه بیایند حتّی می‌گویند افرادی از خارج، می‌گویند آقا فلان، در محلّۀ ما یك فردی هست خوب صحبت می‌كند، خوب جوان‌ها را جذب می‌كند آیا اجازه می‌دهید بیایند؟ می‌گویم نخیر فرد معمّم بیاورید بروید از خارج بیاورید، ولی معمّم باشد.

لذا در اینجا بنده خواستم این سوءتفاهم و این مسأله را كه پیش آمده ـ كه نسبت به بعضی از دوستان این قضیه سوءتفاهمی شده بود ـ در اینجا بگویم كه این‌ها بر همان طبق مسیر مرحوم آقا جزء موارد استثنایی هستند كه آن هم هر كسی نمی‌تواند تشخیص بدهد و همه خیال نكنند كه آن‌ها جزء موارد استثناء هستند، نه آن مورد استثناء و مورد استثناء برای جای خودش هست و طبق زمان خاص به خودش و جلسه خاص به خودش را دارد و بنا و اساس برای تشكیل مجالس به این كیفیتی است كه عرض كردم، به این نحو است. اگر این جور باشیم خب در راه هستیم اگر این جور نباشیم خب نیستیم، این طرف می‌کنیم، آن طرف می‌کنیم، مسأله را به یک كیفیت، یك جور دیگر بررسی می‌كنیم و هی به دنبال مطلب...، فوقش فرض‌ كنید كه یک فردی بیاید یك مقداری اصرار بکند خب من چه می‌گویم، می‌گویم خودتان می‌دانید دیگر، نهایت قضیه این است که خودتان می‌دانید، بعد چه می‌گویند؟ آقا اجازه دادند! مسأله این است، از این باب است.

 امام علیه‌السّلام در اینجا می‌‌خواهند این كیفیت نفوذ شیطان را در موارد انسان روشن كنند كه چطوری شیطان می‌‌آید نفوذ پیدا می‌كند، چطوری می‌آید جلو. بارها در زمان مرحوم آقا به یادم می‌آید وقتی كه می‌آمدند از ایشان سؤال می‌كردند آقا اجازه می‌فرمائید در منزلمان مجلس روضه بیندازیم؟ ایشان می‌فرمودند: نخیر. آقا اجازه می‌‌فرمائید پنج روز روضه بگیریم؟ ایشان می فرمودند: خودتان می‌دانید! و به بعضی‌ها خودشان می‌فرمودند: آقا شما در منزلتان یك دهه روضه بیندازید و این آقا و این آقا را دعوت كنید.

 و افرادی كه روضه می‌اندازند باید متوجّه باشند كه چه مسأله‌ای را این‌ها اقدام كردند، روضۀ سیدالشّهداء، مجالس ائمه علیهم‌السّلام، این‌ها جایگاه خاص خودش را دارد نه اینكه در هر منزلی باز بشود اینجا روضه است. فردی كه می‌خواهد در منزل خودش مجلس قرار بدهد باید به لوازم و شرائط این مجلس متعهّد باشد، باید آن مسائل لازم را بوجود بیاورد، باید آن منبری را كه می‌آید و به آنجا دعوت می‌كند از او تقاضا كند، شرائط آمد و رفت را برای او فراهم كند، آقا ما روضه داریم شما بیا منبر برو! مگر اینجا خانه خاله است؟ آقا ما روضه داریم شما هم بیا ذكر مصیبت بخوان! این حرف‌ها یعنی چه؟ مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر شما را برای مجلسی دعوت می‌كنند خودشان ماشین بیاورند شما را ببرند و بعد هم برسانند، نه اینكه آقا آنجا روضه است.

نمی‌‌دانم این قضیه را من خدمت رفقا گفتم یا نه ولی علی كلّ‌ حال این قضیه در مشهد، یك سالی بود...، حالا عیب ندارد بالاخره‌ صحبت که به اینجا رسید از آن...، امروز هم طبق وعده‌های جلسات قبل دیگر بعید می‌دانم كه بتوانیم به دنباله مسأله و دنباله قضیه ادامه بدهیم، انشاءاللَه تا فرصت دیگر.

یك دهه در مشهد در منزل یكی از دوستان، همسایگان مرحوم آقا جلسه دهه عاشورا بود، مرحوم آقا فرمودند: فلانی شما صحبت كن. من راجع به این كلام حضرت سید‌الشّهداء علیه‌السّلام: النَّاسُ عَلَي دِينِ مُلُوکِهِم وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَي أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ. که مردم به دین آن زعماء خودشان هستند، حكّام خودشان هستند، هر چه آن‌ها بگویند این‌ها هم گوش می‌دهند، دین مثل یك آب دهانی می‌ماند كه در دهان انسان است، زبان به هر طرف برود رطوبت دهان هم به همان طرف می‌رود، یك مقداری زیاد بشود انسان، يَحُوطُونَ مَا دَرَّت مَعَايِشِهِم؛ فَإذَا مُحِّصُوا بِالبَلاءِ، یك مقداری بلا، امتحان، شدّت، شدائد، تضییقات بخواهد برای افرد پیدا بشود فوری رها می‌كنند و بدنبال كسب و كارشان می‌روند، بدنبال برنامه‌های خودشان می‌روند، بدنبال افكار و بدنبال آن طریق می‌روند. يَحُوطُونَ مَا دَرَّت مَعَايِشُهُم؛ فَإذا مُحِّصُوا بِالبَلاءِ قَلَّ الدَّيَّانُون، ما در آن دهه راجع به این قضیه صحبت می‌كردیم.

چند روز مرحوم آقا، دو سه روز نمی‌آمدند، اتّفاقاً یك روزش را آمدند، یعنی چند روزش را آمدند از جمله آن روزی كه مورد نظر است من در آن مجلس به رفقا گفتم چون امروز آقا در اینجا تشریف دارند من این را می‌گویم جلوی ایشان، نگویید پشت سر گفتی ها، چشم پدرت را دور دیدی، هر چه دلت خواست به ما بگویی، نه خود ایشان هم اینجا هستند، گفتم كه ما بیاییم نسبت به خودمان نگاه كنیم، نسبت به خودمان، همین ما حالا به بقیه كار نداریم، ما كه خودمان را گل سرسبد همه این عالم بشریت می‌دانیم، ما كه خودمان را سالك می‌دانیم، ما كه خودمان را دنباله رو امام می‌دانیم، ما كه خودمان را عارف می‌دانیم، حالا عارف كه خب بنده...، ما كه خودمان را دیگر تافته جدا بافته از همه خلائق می‌دانیم، ما ها بیاییم راجع به خودمان...،

 گفتم دو سال پیش در همین تهران یك روز منزل یكی از رفقا كه همان شخص هم پای منبر حضور داشت، از تهران آمده بود مشهد و همان شخص هم در آنجا بود، گفتم منزل یكی از آن‌ها که خیابان تهران نو بود ـ بله دیگر همان خیابانی که از میدان امام حسین می‌رود به...ـ در منزلش در آنجا مجلس روضه بود. ما هم تنها بودیم از مشهد آمده بودیم، منزل ما در همان وقت در همین پیچ شمیران بود، من هم شب در آنجا تنها بودم، باران هم می‌آمد، از شب باران می‌آمد، منتظر بودم كه صبح... خب از ما خواستند كه در این مجلس شرکت کنیم، ما آن ایامی كه تهران می‌آمدیم برای رفقا و برای دوستان صحبت می‌كردیم، از ما خواستند كه ما هم در آن مجلس شركت كنیم. صبح شد ما هم آمدیم از منزل بیرون هر چه صبر كردیم دیدیم نه، كسی دنبال ما نیامد، دیگر خودمان سرمان را انداختیم پایین مثل بچّه‌ خوب آمدیم بیرون، نه چتر داشتیم نه...، آمدیم تا سر خیابان، منتظر تاكسی شدیم، هر چه ایستادیم صبح بود ماشین نبود، اگر هم كسی می‌آمد خب با بذل عنایتی که این دوره و زمانه دیگر نسبت به ماها هست، کسی دیگر توجّه نمی‌کرد. الان هم که دیگر از آن زمان بهتر هم شده، من می‌گویم در زمان سابق می‌آمدند پیاده می‌شدند، آدم كرواتی و آدم چیز و... پیاده می‌شدند در ماشین را برای ما باز می‌كردند، ما را اصرار می‌کردند بعد هم موقعی كه پیاده می‌شدیم، ما را می‌رساندند خودشان در را باز می‌کردند دیگر الآن هم بله تقریباً مثل همان موقع هست! علی كل حال، این‌ها دیگر تفنّنات هست.

 ما آمدیم در آنجا تقریباً بیست دقیقه زیر باران ایستادیم، که این عبای من عبای قهوه‌ای بود مثل همین بود آن عبا خیس شد. دیدیم نه مثل این كه یک مقداری هم باید پیاده تشریف ببریم، آمدیم آمدیم همین‌طور پیاده از پیچ شمیران آمدیم تا آن تقاطعی که بود، پل دارد، نمی‌دانم اسمش چیست، تا آنجا ما همین‌طوری در باران آمدیم كه این قبایمان هم خیس شد یعنی از عبا رفت در قبا و قبایمان خیس شد، هنوز پیراهنمان مانده بود. باز آنجا یك ربعی منتظر تاكسی شدیم آنجا هم نبود، دیگر هیچ تتمّه لباسمان هم خیس شد. شاید اگر روز جمعه‌ای بود یک غسلی انجام می‌شد، واقعاً لباس زیرم خیس شد یعنی عبا و قبا و لباس زیرم خیس بود، خیس، آب می‌چکید یعنی اینكه آب می‌آمد. بعد از آنجا باز دیدیم ماشین پیدا نمی‌شود، بذل توجّه مردم نسبت به ما خیلی زیاد است باید تتمه‌اش را پیاده برویم آمدیم تا میدان امام حسین علیه‌السلام، میدان امام حسین علیه‌السلام كه ایستادیم یكی دلش بحال ما سوخت و ما را آورد تا همان جا؛ و آن یك تكه راه بالا را هم پیاده رفتیم، هیچی دیگر قشنگ انگار زیر یك دوش، یک آبشار واقع شده‌ایم، رفتیم آنجا. خب وقتی كه در یك همچنین وضعی برسیم مجلس تمام شده، دیگر مجلس تمام شده بود که ما رسیدیم، حالا همین كه نشستیم دیدیم یكی به ما این‌جوری نگاه می‌كند، یكی به ما آن‌جوری نگاه می‌كند، یكی به ما می‌گوید آقا ما را سر كار گذاشتی؟ ما هیچی نگفتیم، آن یكی می‌گفت آقا ما یك ساعت منتظر شما هستیم، ما باز هیچی نگفتیم، یكی می‌گفت آقا خب یك خرده زودتر راه می‌افتادید، (می‌فرمایید از دیشب راه بیفتم؟) هیچی نگفتیم، وقتی كه خوب آقایان همه صحبت‌هایشان را كردند و اینها رو كردم به آن كه بغل من بود گفتم شما كی از خانه‌تان راه افتادید آمدید؟ گفت ساعت فلان، گفتم من نیم ساعت از شما زودتر راه افتادم، رو كردم به آن آقا گفتم شما كی از منزلتان راه افتادید؟ گفت ساعت فلان، گفتم من بیست دقیقه از شما زودتر راه افتادم. رو كردم به آن...، بعد شروع كردم به آن‌ها این حرف را زدن، گفتم من برای آمدن از شما چیزی را مطالبه كردم؟ چیزی مطالبه نكردم، رفیقیم، آمدیم می‌آییم در اینجا، می‌آییم می‌رویم، گفتم چند نفر از شما ماشین داشتند؟ چند نفر از شما تاكسی گرفتند آمدند؟ آقای صاحب خانه كه داری به بنده اعتراض می‌كنی، مگر شما ماشین ندارید؟ شما فكر این را نكردید كه بنده وسیله ندارم؟ بنده چطور می‌توانم بلند ‌شوم بیایم در اینجا؟ بنده ساعت فلان از منزل راه افتادم الآن هم رسیدم، آن هم [با این وضع] این هم پیراهنم نگاه كنید، ببینید به چه...، حالا ما حرف نزدیم شما دیگر چرا دارید اعتراض می‌کنید؟

 گفتم من كه می‌خواستم بیایم اینجا می‌خواستم راجع به این قضیه صحبت كنم، به آن‌ها گفتم: كه ما هر كداممان یك مرتبه‌ای داریم، یك منزله‌ای داریم. خب، حالا عملاً خود رفقا مطلب را دریافتند، بعد مرحوم آقا نشسته بودند، این قضیه در مشهد...، گفتم که حالا یك قضیه از خود ایشان نقل كنم كه ایشان در اینجا نشسته‌اند.

گفتم در زمان سابق جلسات روزهای جمعه، جلسات سیار و در منازل بود، بعد منتقل شد به مسجد قائم كه تقریباً از سه ساعت به ظهر در مسجد قائم جلسه تشكیل می‌شد و دیگر موقع ظهر تمام می‌شد و ایشان هم نماز می‌خواندند و می‌آمدند. ولی قبلاً در منازل بود، در آن‌ موقع منزل در همان احمدیه دولاب، خیابان آهنگ بود؛ كه فاصله منزل تا محلّی كه تردّد ماشین باشد شاید حدود یك كیلومتر بیشتر بود. یك كیلومتر می‌بایستی پیاده طی بشود تا اینكه به محلی برسی که آنجا آسفالت باشد و ماشین رفت و آمد داشته باشد و مرحوم آقا هر روز تا مسجد قائم این فاصله را می‌رفتند و می‌آمدند.

 روز جمعه‌ای بود، دقیقاً یادم هست، بیست و هشت صفر بود و در میدان امام حسین علیه‌السلام یكی از مسجدی‌ها از ایشان تقاضا كرده بود كه روز جمعه را به جای صبح نزدیك ظهر قرار بدهند كه در همان‌جا هم نماز خوانده بشود و اطعام هم در همان جا بشود و ایشان قبول کرده بودند، پذیرفته بودند آن موقع من سنّم حدود هشت سال، نه سال بیشتر نبود. حدود ساعت نه از منزل حركت كردیم آمدیم تا رسیدیم به خیابان شهباز، یعنی از منزل همین‌طور آمدیم بالا وسیله نبود آمدیم تا رسیدیم به آن خیابان شهباز، در آنجا به اتّفاق اخوان و برادرانمان با مرحوم آقا كنار خیابان ایستادیم، نیم ساعت یادم هست دقیقاً ما منتظر تاكسی شدیم و ماشین پیدا نشد، نیم ساعت با اینكه خب یک مسیر مستقیم بوده، خیابان شهباز تا آنجا، نیم ساعت منتظر شدیم.

 مرحوم آقا رو‌كردند به ما، ایشان خیلی در بیان مطالب و كیفیت توجیه راه خیلی نظر داشتند، اصلاً در همان موقع مطالب را می‌گفتند، به مقدار فهم خودمان، در هر سنینی به مقدار ادراك خودمان، برای توجیه قضیه و برای تثبیت راه و تثبیت طریق. این‌طور نبود كه با ما صحبت نكنند، ما را در جریان می‌گذاشتند، در جریان مطالب، در همان محدوده فكری خودمان ما را توجیه می‌كردند، ما را راهنمائی می‌كردند، گفتند بچّه‌ها می‌خواهم یك چیزی به شما بگویم، عین عبارتشان، ایشان هم در همان‌جا داشتند گوش می‌دادند، منتهی سرشان را انداخته بودند پائین، حالا ما هر چه دلمان می‌خواست می‌‌گفتیم دیگر.

 گفتم ایشان رو كردند به ما گفتند بچّه‌ها یك چیزی می‌خواهم به شما بگویم ما كه داریم این جلسه را می‌رویم آیا قصد دنیائی داریم از این جلسه یا نه؟ خب گفتیم: نه جلسه است دیگر، جلسه و شما می‌روید و می‌خواهید صحبت كنید و چه كنید و فلان كنید این‌ها، چیزی مطالبه می‌كنیم؟ نه. ایشان اهل این حرف‌ها نبودند، ایشان اهل این مسائل نبودند، مرامشان تا آخر عمر اصلاً در اینگونه مطالب نبود، در اینگونه خصوصیات نبود. الآن روضه سید‌الشّهداء را نشان می‌دهند و در كنارش یك مشت كتاب به افراد ارائه می‌دهند برای تبلیغ و برای این مسائل و این‌ها، ایشان می‌فرمودند بعضی از این كتابهایی‌‌ را كه ما چاپ می‌كنیم پولش را من خودم می‌پردازم. التفات كردید! خودم می‌پردازم، از جیب خودم می‌پردازم. علی كل حال خب خوشا به حالشان دیگر آن‌ها راهی داشتند و...

 گفتیم نه، گفتند: شما این اهتمام مردم را به اقامه مجالس، به اقامه شعائر، به مجلس گرفتن و...، ببینید، مجلس تشكیل می‌دهند، آقا را هم دعوت می‌كنند بیاید صحبت كند یك ماشین نمی‌فرستند این آقا را حدّاقل از منزلش به آنجا بیاورد، ما باید این مقدار راه بیاییم و بعد در اینجا نیم ساعت معطّل بشویم و ماشین پیدا نكنیم. این‌ها را نه از باب اینكه مثلاً در دلشان... نه می‌خواستند به ما بفهمانند كه بدانید دنیا چه خبر است، كه فردا توی سیدمحسن كه به وضعیت خاصّی خواهی رسید، تو كه فردا به این موقعیت خواهی رسید بدانی كه در چه موقعیتی هستی و حال و هوا به چه نحو است، مبادا دنیا بیاید گولت بزند، مبادا اوضاع بیاید تو را دستخوش همان مهالكی قرار بدهد كه دیگران را قرار داد، حواست جمع باشد.

گفتند ما الآن نیم ساعت در اینجا منتظر ماشین هستیم و ماشین نیست، بعد ساعتشان را درآوردند و گفتند ما پنج دقیقه دیگر می‌ایستیم اگر ماشین پیدا شد شد و إلّا برمی‌گردیم در منزل، اتّفاقاً در همان پنج دقیقه هم پیدا شد و رفتیم.

گفتم ببینید: این میزان است برای الدِّینُ لَعِقٌ عَلَی أَلسِنَتِهِم می‌گردند، می‌چرخند. امّا آن مطالبی را كه آن‌ها بیان كردند و حقایقی که گفتند برای امروز ما بدرد می‌خورد رفقا، هر كسی در جای خودش و در موقعیت خودش... بیان كردند تا این كه امروز ما به كار ببندیم، امروز از آن استفاده كنیم، امروز این را از آن نتیجه بگیریم. حالتی كه در مجالس ائمه برای انسان عارض می‌شود آن حالت معنویتش بدرد می‌خورد، كم و زیاد بودن جمعیت یعنی چه؟ مردم زیاد بیایند مردم كم بیایند...

 و بنده الآن در اینجا از این موقعیت و از این وضعیت استفاده كنم و این مطلب را خدمت رفقا بگویم؛ خیلی از رفقا هستند از دوستان هستند در مجالس متعدّد مثلاً در اعیاد، در وفیات ـ حالا خب البتّه زیارت حضرت معصومه سلام اللَه علیها آن جای خود دارد ـ ولی خب می‌آیند فرض بکنید در قم مگر در هر شهری در هر جایی مگر صبح مجلس نیست؟ چه فرق می‌كند؟ مجلس اینجا با مجلس قم چه فرقی می‌كند؟ اگر قرار بر این باشد كه موقعیت برای تقرّب به امام و استفاده، مسأله مطرح باشد که خب آن امام، دیگر قم و تهران و كرج و شیراز و اصفهان و ایران و غیر از ایران ندارد، در همه جا هست، اگر قرار باشد برای مطلب دیگر است آن وقت دیگر در آنجا باید ببینیم كه چقدر گرفتیم و چقدر از دست دادیم. هر كسی در جای خودش، هر كسی در موقع خودش، در وضعیت خودش، در آن شهر خودش مجلس صبح قرار بدهد، مجلس روضه، مجلس عید، مجلس امام علیه‌السلام، در آن مجلس شركت كند و بعد خواهد یافت، آن روحانیت مجلس... آقا كی آمد؟ آقا كی نیامد؟ اداره که نیست، هر كس دلش می‌خواهد برود. خود بنده در یك وقت حال ندارم در یك مجلس بروم نمی‌روم. رفقا می‌دانند، بعضی رفقا، پنج روز روضه می‌گیرند، ده روز می‌گیرند، من دو روزش را شركت می‌كنم، سه روزش را شركت می‌كنم، نمی‌روم. حال ندارم نمی‌روم، هر كسی حال دارد می‌رود، حال ندارد نمی‌رود، اقتضاء می‌كند می‌رود، آقا شما نیامدید آقا شما آمدید، این‌ها همه می‌آید آن واقعیت و آن معنویت را می‌گیرد به جای آن چیزهای دیگری را قرار می‌دهد، چیزهای دیگری كه به درد ما نمی‌خورد. دیگر به درد ما نمی‌خورد حالا همه‌جا از این مسائل هست هر كسی هم خب آن بهره خودش را می‌گیرد. التفات كردید! گفت ره چنان رو كه رهروان رفتند. به این طریق رفتند و به این طریق استفاده كردند.

وقتی كه مرحوم‌ آقا مجلس روزهای اعیاد و وفیات را در تهران تشكیل دادند می‌دانید چند نفر در آن مجلس شركت كردند؟ اوّلین مجلس اعیاد و وفیاتی كه ایشان در تهران تشكیل دادند در آن منزلی كه در پیچ شمیران بودیم، در آن روز اوّل چهار نفر آمدند، غیر از ما كه می‌شدیم با مرحوم آقا هفت هشت نفر و عموی ما قرار بود منبر برود رو كرد به آقا گفت آقا داداش بروم منبر؟ ایشان گفتند: بفرمایید. گفتند: برای كه بروم؟ قشنگ یادم هست. گفتند خب برای ما بروید. التفات كردید! برای كه بروم یعنی چه؟ آن‌وقت دیگر معلوم می‌شود دیگر به كجا می‌رسد قضیه ها. بین آن مجلس سه و چهار نفر و بین آن مجلس مشهد كه در كوچه می‌نشستند و از آقا تقاضا می‌كردند كه یك طبقه بالا بسازند، برای آقا هر دو یکسان بود. هیچ تفاوتی نداشت هر دو یكی بود. اگر غیر از این باشد از كیسه رفته است.

 انشاءاللَه امیدواریم خداوند ما را تایید كند و در راه خودش كه همان راه بزرگان و راه اولیاء خودش هست ما را ثابت بدارد و آنچه را كه مورد توجّه و نظر اوست خداوند ما را به آن توفیق بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد